

**۹۹ در وضعیتی که شاید بعضی از ظواهر اسلامی کمرنگ شده باشد، اعتقاد مردم به دین از بین نرفته است و لازم است دکتر راسخ پاسخ دهد که در کجا قاطبه مردم اعلام کرده‌اند دین را از ابتدای انقلاب تاکنون نخواستند و مردم سالاری دینی به آن‌ها تحمیل شده است؟** **۶۶**

حال تغییر و تحول فعلی بشر شده است و توانایی تنظیم‌گری روابط اجتماعی را ندارد. در اینجا باید پرسید که آیا وجود دین سبب بروز مشکلات در جامعه اسلامی شده است یا اتفاقاً غلبه پیدا کردن عقلانیت متضاد و متعارض مورد ادعای وی است که منبعی جز «عرف» ندارد و هر روز به شکلی درمی‌آید، باعث ایجاد چنین معضلاتی شده است؟ بنابراین ریشه مشکلات در اجرا نشدن احکام دینی است؛ زیرا عقلانیتی که راسخ مدعی آن است، در دموکراتیک‌ترین کشورها نیز نتوانسته شرایط را برای تابعان این جوامع بهتر کند و هر جا اصول بنیادین دین حاکم بوده، سبب توسعه و شکوفایی امنیت، رشد و تعالی شده و تخریب و عقب‌افتادگی را طرد کرده است. دین نه تنها عامل معضلات و مشکلات جامعه دینی نبوده است، بلکه اندیشه دینی ذاتاً وظیفه دارد عقلانیت به خرج دهد و با ایجاد رفاه مشکلات را حل و فصل کند. در واقع دین مایه شکوفایی و پیشرفت است و هر جامعه‌ای که آرمان‌ها و ارزش‌های دینی مطرح شده، تعالی معنوی و مادی بیشتری یافته و دین در مقابل تخریب، عقب‌افتادگی و کهنه‌پرستی ایستاده است. به‌طور مثال دین در جمهوری اسلامی به‌مثابه موتور متحرک جامعه به سمت پیشرفت و توسعه عمل کرده، امری که کاملاً خلاف ادعای راسخ است. مقایسه جامعه صرفاً متجدد دوران پهلوی با وضعیت توسعه و آبادانی بعد از انقلاب می‌تواند مؤید این امر باشد. گرچه تحریم‌ها و فشارهای همین جوامع به اصطلاح متجدد سبب برخی کاستی‌ها و نواقص در کشور شده است.

دکتر راسخ همچنین اظهار کرده است که ما اراده مردم را حاکم نکرده‌ایم و آنچه به سمت

آن می‌رویم «جمهوری» نیست؛ بلکه «حکومت اسلامی» است و در واقع «ما اراده اسلام را حاکم می‌کنیم؛ نه اراده مردم را».

از ابتدای انقلاب اسلامی و در فرودین ۵۸ و تمامی مراحل دیگر، مردم رسماً اعلام کرده‌اند که می‌خواهند اراده عمومی به‌مثابه اراده اسلامی باشد و اجرای احکام اسلامی را مطالبه می‌کنند. با این شواهد، مشخص نیست مقصود وی از اراده‌ای که مطرح می‌کند، چیست. در نظرسنجی‌های مختلف انجام شده، بیش از ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم معتقدند باید احکام اسلامی در ایران حاکم باشد؛ بنابراین در وضعیتی که شاید بعضی از ظواهر اسلامی کمرنگ شده باشد، اعتقاد مردم به دین از بین نرفته است و لازم است دکتر راسخ پاسخ دهد که در کجا قاطبه مردم اعلام کرده‌اند دین را از ابتدای انقلاب تاکنون نخواستند و مردم سالاری دینی به آن‌ها تحمیل شده است؟

ادعای دیگر دکتر راسخ این است که «باید فقه را با تفکر، عقلانیت و روشنفکری آشتی دهیم». در پاسخ به این بخش باید گفت که اتفاقاً «فقه عین عقلانیت» است. آیا این نشانه عقلانیت دینی نیست که فقه احکام را به احکام «اولیه» و «ثانویه» تقسیم و احکام ثانویه را موقتاً بر احکام اولیه حاکم می‌کند، مصلحت اجتماعی را به رسمیت می‌شناسد، منفعت و مصلحت اجتماعی را به‌عنوان معیار و منبع حاکم بر احکام اولیه شناسایی می‌کند و به فقیه اجازه می‌دهد به مقتضای زمانی و مکانی احکام ثانویه را بر احکام اولیه حتی اولویت دهد؟ موضوعی که نشانه کارآمدی اندیشه اسلامی بوده، اقتضائات را درک و به‌مثابه این درک اقتضایی، احکام اجتماعی و قانونی را وضع می‌کند.

راسخ در اظهارات خود، نظام فقهی را نظام دینی ندانسته، نظام دینی را فقط منبعث از عرف و عقل می‌داند. در پاسخ به این ادعا باید گفت، این حرف در تناقض با قرآن و نصوص شرعی است. در اصل فقه و دین عرف و عقل را تکفیر نمی‌کنند؛ ولی آن‌ها را باینبار اینت اصیل هم نمی‌دانند. او فقه را در تناقض با عرف و عقل می‌داند و این در حالی است که اگر به منابع فقهی رجوع می‌کرد، می‌فهمید نظامات فقهی ما مبتنی بر عرف و عقل بنا شده است. اگر دین فقه نیست و عرف و عقل است پس الآن

جوامع پای در گل غربی هم جوامع دینی هستند. در حالی که در این جوامع رنگ و بوی دین فردی هم در حال از بین رفتن و اضمحلال است. محدود کردن دین در ساحت فردی در جوامع غربی باعث شده که دین در ساحت فردی نیز مهجور باشد و در بسیاری از جوامع غربی از دین اجتماعی به دین فردی و از دین فردی به دین‌زدایی و از آن به دین‌ستیزی و سرانجام به خدا زدایی رسیده‌اند. اندیشه‌های بی‌اساس تفکیک‌کننده فقه از دین در عمل سبب توسعه تفکر خداستیزی و در نهایت ضدبشری می‌شود، یعنی آنچه در جامعه متجدد غربی نیز در حال رخ دادن است.

دکتر راسخ در پایان ادعا می‌کند: «فقه مانع فهم حکمت احکام است و در نظام فقهی و نظام دینی نمی‌توانیم حکمت احکام را درک کنیم و مجبوریم عقل را تعطیل نماییم و مقهور احکام اسلامی باشیم».

برخلاف احکام فردی، اسلام در حوزه اجتماعی مانع فهم و درک اقتضای احکام اجتماعی نشده است. شریعت در احکام اجتماعی محدودیتی برای استفاده از عقل قرار نداده و حتی عقلانیت عرفی را هم به رسمیت شناخته و اندیشمندی و تفکر در این حوزه را منع نکرده است. اتفاقاً اگر قرار است احکام اجتماعی را بر طبق اسلام اجرا کنیم باید حکمت این احکام را بدانیم و با فلسفه آن‌ها آشنا باشیم تا احکام الهی را با روح حاکم بر آن‌ها اجرا کنیم. حتی حاکم اسلامی در حوزه‌هایی که ضابطه و اصل محکمی در حوزه اسلامی وجود دارد نیز می‌تواند مبتنی بر مصالح عمومی و شرعی، برخی احکام را در اقتضای زمانی و مکانی متحول کند و این تغییر و تحول حتماً مبتنی بر عقلانیت است.

با عنایت به مطالب پیش‌گفته می‌توان به‌وضوح درک کرد که لازم است استادان حوزه علوم انسانی برای تحلیل و بررسی مسائل حوزه دین، فقه و شریعت با مداقه و استمرار در فهم و درک مسائل و مقتضیات دینی و فقهی اقدام به ارائه نظر کنند؛ در غیر این صورت ممکن است مطالبی را که با واقعیت‌های دینی در تضاد و تناقض مطلق است، به ساحت شریعت و مبانی اسلامی نسبت دهند.